

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۶۲۳

۱- *Handwritten text in Urdu script, likely a title or heading.*
 ۲- *Handwritten text in Urdu script, likely a title or heading.*

1	1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

1
 2
 3
 4
 5
 6
 7
 8
 9
 10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100

هذه
اصول دین
کربلای

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین
و بعد جنید کبیر حقیقی و اسیر فانی حسین بن محمد الکربلای الحارثی
رسالة است مختصر در بیان اصول دین اسلام بر سبیل اجمال که بر کاتب تکلیفین
لازم است دانستن آنها و اتفاقا و بنا موجب این میشود که بطور مسلمان
بماند نوشته شده باشد تا کسی جمعی از اهل ایمان و مرتب است بر یک مذهب
و پنج اصل و حائز آن مذهب بر سبیل آنکه مجموع تالیفی که از خداوند عالم صادر
شده است نسبت به بنده کائن و دوست یا تخلفی است که نسبت با عفا
تقلی گرفته است یا تخلفی است نسبت با اعمال و افعال و اقوال که بر جوارح
از دست و پا و سر چشم تقلی گرفته است قسم اول که اتفاقا و بنا اصول
دین یا اصول مذہب است و قسم دوم فروع دین است و هر کس نسبت
باقول که اصول دین باشد علی حاصل شود ایضا و بالاخص از دین یا ائمه
نقی

در توحید

آنچه عشری خارج میشود و احکام کفار بر او جاری نخواهد شد و آخره پس لازم
است که در دین تحصیل کردن اصول دین از روی قطع و یقین و تکلیف کونایی
کنند بلکه سعی کنند اصول دین خود را درست کنند تا اینکه باقی در زیر علمان
که داشته باشند و اعمال و اقوال او که مستوع دین است مقبول شود و زیرا
که قبول اعمال مشروط است باحقا و باصول دین ایمان و این اصول پنجست
تا برای اولی توحید است و آن بر چهار قسم است اول توحید ذاتی یعنی
خداوند عالم ذات او یگانه است و یگانه است و دوم توحید استحقاقی یعنی
بندگی را جز او مستحق نیست و سیم توحید مزار و چنانچه در آنست که در آنست که
و چهارم توحید و این دو توحید از برای ائمه است سیم توحید معنای
اولیست که نسبت از خدا و این مشتمل بر آنست که خدا ایمان میدهد و میباشند
و او یک است از آنها و این توحید از برای ائمه است چهارم توحید نوعیت یعنی خدا
که در آن خدا را بر اینند و بر او توحید و در آنست که توحید نوعیت یعنی خدا
توحید از انواع چنانچه کونی است آن نوعی است از مخلوقات و این نیز
بر او و او نیست پس توحید بر او و او نیست و بر او و او نیست
و این نیز نیست و این اصل نخست صفات خداوند عالم و آن چهار مرتبه
اول صفات ثبوتیه ذاتی یعنی صفاتی که در او است و این صفات است
یعنی علم خداوند عالمی که باطنی و باطنی علاوه بر ذات او نیست و این ذات او است

ذات خدا ایمان نیست و
دو وجه است

صفات ثبوتیه

یک عین است و است که صفات کائنات بر منبکند و آن نسبت اول علم است
یعنی خدا ذات است و در این صفات ذات اول که ذاتی و غیر ذات است
و زاید بر ذات او نیست و ذات او ذاتی و او یک چیز است یعنی ذات معش
عزیز شدن از خود نام معلوم و دانسته شدنیت و دوم اینست که علم در ذات
او یک است و در ذات او است و بسیار و کم و بیشتر و مساوی است و برابر است یعنی
هر چه افزوده شد فی است از اول حسی و از خلق منبکند فی است که علم او بر
مساوی است پیش از افزودن و بعد از افزودن نه آنکه بعد از آنکه افزوده میابد
که افزوده است چنانچه جمعی این را ادعا میکنند صفت دوم قدرة است
یعنی خدا ذات است و در این نیز صفات ذات اول که ذاتی و غیر ذاتی است
او است چنانچه که در شد و دوم اینکه جمیع حکمات در دست قدره است
و قدره او بر همه مساوی است هر چند که در کائنات باشد یا در مذهب و در کائنات
سیم اینست که بر چیزی که متعین باشد است چون سبب ماکرون و مرکب
از برای خود و ذات نیست و این از برای غرض است که بعضی است و ذات او است
منزه است از تعاقب صفت سیم خدا ذاتی است یعنی زنده است و در این
تبرکات اتفاقا لازم است اول اینکه زنده کی او عین ذات او است چنانچه
کائنات

در صفات ثبوتیه

که شد و دوم اینکه واجب الوجود است یعنی هستی لازم و فنی او محال سیم اینکه
هیچ بود است و سبب عدم نبود است و ذاتی و ذاتی آخری ندارد و یک چیز
بوده است و بهتر خواهد بود صفت چهارم این است که خداوند عالم سبب است یعنی
شود است باین معنی که هر یک سبب عاقل است آنچه شد نیست بر او فنی نیست
و در این نیز اتفاقا ذات اول که یکی مشهور ذات خود و و شش دان
عین ذات است ذات خود دریافت می کند شش دان را نه که مشهور دل
و دوم اینکه جمیع شش دان پیش از وجود و بعد از وجود نزد او مساوی است
و برابر است سیم اینکه در ذات سبب بود یعنی چیزی شود بود و بعد است
یعنی ذات است و در این نیز اتفاقا ذات اول که یکی ذاتی و غیر ذاتی است
باین معنی که که شد و دوم اینکه جمیع حکمات در دست قدره است
و قدره او بر همه مساوی است هر چند که در کائنات باشد یا در مذهب و در کائنات
سیم اینست که بر چیزی که متعین باشد است چون سبب ماکرون و مرکب
از برای خود و ذات نیست و این از برای غرض است که بعضی است و ذات او است
منزه است از تعاقب صفت سیم خدا ذاتی است یعنی زنده است و در این
تبرکات اتفاقا لازم است اول اینکه زنده کی او عین ذات او است چنانچه
کائنات

این اصول را در این کتاب

نیز چیزی مانند و شبیه است و نه ذات او مانند و شبیه چیز است **دوم**
از اصول این علم است و منی علی بطریق اجمال اینست که خداوند عالم در جمیع
افعال و کارهای خود کاملست و در کارهای او هیچ نقص نیست و در این
چاره و اعتقاد لازم است **اول** عدل متقابل جور و ظلم و ستم یعنی خداوند
عالم عادل است هیچ ستم نمیکند هیچ کس از ممکنات و مخلوقات نه در دنیا
و نه در آخرت و نه اندک و نه بسیار و در حق ستم نیست از زندگان خود کسی
که خلاف این اعتقاد کند و خداوند عالم استسا و دین ظلم را دور استکار
بداند از دین اسلام بیرون رفت است و کافر خواهد بود و همیشه در جهنم خواهد
بود **دوم** عدل متقابل جبر و تقویض یعنی مکلف باید اعتقاد کند که خداوند عالم
جبر نمیکند بنده کار را بر کارهای که از ایشان صادر میشود و چنانچه جمیع
از سنن که ایشان را افشاء میکند میگوید گفته اند که بنده کار بر افعال
و کارهای که از ایشان صادر میشود مجبور و بی اختیارند و این طاعت
زیرا که لازم می آید که خداوند عالم مستکار باشد بجهل و بیگانه خداوند عالم
کفر و فسق مانند زنا و شراب خوردن و زنا و سرکشان و بیافریند و کار او باشد
باز خداوند کند ایشان را که کفر شدید و چنانکه که دید و چنانکه شراب خورد

عین

در موعظه

عین ظلم خواهد بود بلکه حق اینست که کار از زندگان صادر میشود و لکن قسط رة
و قوه بر این کار و اسباب این کار از خداوند عالم است و اهل فضل
از زندگان که خود اختیار میکنند و با اختیار خود میکنند و سچین تقویض
نیست باین معنی که خداوند عالم بنده کار را بخواهد و نشان و اندک داشته است که
اختیار بنده کار را بخواهند و خداوند عالم نتواند ایشان را باز دارد و از ان کار
چنانچه جمیع از سنن که ایشان را مقرر فرمایند قابل شده اند باینکه
خداوند کارهای بنده کار را بخواهد و نشان و اندک داشته است و توانا نیست
بر اینکه ایشان را منع کند و این مستلزم غرر و ستمی خداوند است بلکه هر کایکه
از زندگان صادر میشود اسباب این کار از خداوند است و کار از خود بنده است
که با اختیار و در میگذرد و نشان و کار بنده است لکن از زمانه و قوه و قدرت
خلاق خداوند است **سوم** اینست که خداوند عالم تکلیف نمی کند بنده را بر چیزی
که نتواند بجا بیاورد و **چهارم** اینست که خداوند عالم تکلیف نمی کند بنده را بر چیزی
که محال و متعسر است مثل اینکه امر بفرمانده بنده و کار را که چیزی نمی کند
مثل اینکه آتش می بیاورند زیرا که این همه در هیچ کس نیست و این را
باز جمیع از سنن که قابل شده اند و خلاف نه باین شبیه است **چشم**

اینست که خداوند عالم عادل و محاسب است و آنچه میکند از آنست که بدین و لکن کردن
و سایر افعال دیگر با اختیار و سبب و تقویض چنانچه جمیع از سنن که میگویند که خدا
عالم مجبور است و در کارهای خود مانند انش کار او سوزانده نیست و نمی تواند
که نه زانند و خداوند تقویض کند که بیاخته بنده این غلط است بلکه کارهای
با اختیار است بنده را بیاورند و توانا است و اگر نخواهد که بیاورند نیز توانا
است **ششم** امری فرمایند که چیزی که از آن چیز نیست است و نمی نمیکند از
چیزی که لکن آن چیز نیست و قیاس است **هفتم** اینست که افعال و احوال
عالم همه متوجه حکمت و مصلحت است یعنی آنچه میکند حکمت نیست **هفتم** اینست
که فی الجمله باینست اعتقاد کرد که خداوند عالم از نهایت حکمت آنچه بهتر است
از برای بیشتر بنده کار بجا می آورد **هشتم** اینست که او را امر و نواهی او
یعنی آنچه امر میکند و نواهی میفرماید همه با عرض است و بی غایه نیست عیب
امر و نواهی نمیکند **نهم** اینست که خداوند عالم غرض و دین که بر امر و نواهی او
است بنده را در حق حاجت و محتاج نیست بلکه نفع و فایده حاصل بخود
بنده کار بارتکب میکند چنانچه باینکه کثرت که او مقرر است از احتیاج
یازدهم واجب احوال است باین معنی که هر آری که بنده کار از جانب

و الله

میرسد باینست امر و نواهی را به او و نواهی او را به او و نواهی او را به او
باشد تا ظلم لازم نیاید **دوازدهم** از موعظه تکلیف باین معنی که بنده خداوند عالم واجب است
که بنده کار را تکلیف بفرماید و عمل و سعه خود کند و ایشان را بر کار لازم می آید
که امانت بر عهده کرده و سبب باینکه بعضی بنده کار را قوه داده است و چنانچه
ضعیف تر از او داده است و صاحب قوه بر او نه و ضعیف ظلم و قوتی میکند
هرگاه خداوند عالم نمی غشاید با صاحب قوه را ظلم لازم می آید پس لازم نیست
که کسی بفرماید چنانچه نمی فرموده است **سیزدهم** لازم است بر خداوند عالم
انصاف و مظلوم را از ظلم عالم بکش **چهاردهم** لازم است باین معنی چون
بنده کار قابل نیست که احکام و تقویض خود را از او بگیرد و هر کس قابل اینست
که بر او ملک نازل شود که احکام خدا را بر سر او نهاد و باینکه چیزی که نزد او یک
کند و باشد بنده کار را بپا عت و دور کند و باشد بنده کار را از انصاف است
در میان بنده کار قرار دهد تا نزدیک کند ایشان را بپا عت و دور کند
ایشان را از انصاف و محبت او بر حق تمام باشد و آن نزدیک کننده و آن
دور کننده را بپذیرد و تقویض میکند پس بقضای عدالت و اتمام حجت
باید از برای بنده کار بپذیرد تقویض نماید احکام او را بر بنده کار بپا عت

و در تکلیف خود سرگردان نباشند و از این جهت بود از اصول این محسوب است
سیم از اصول این بود است و در او نیست اعتقاد است **اول** اینست
 که بر قاطع طبع تکلفین لازم است که اعتقاد کنند فی الجمله با یک از جانب خدا آمده
 عالم بغیر آن شده اند و در این جانب او صیغوت بوده اند و کسی که یکی را از
 ایشان انکار کند تکلیف خدا کرده است و خدا را دور و دور گوید و آنست
 و کافر است چنانچه بنمود و ضاری گاشته شده اند بجهت انکار پیغمبر **دویم**
 این است که اعتقاد کنند با یک حد و نسبت چهار هزار پیغمبر آمده اند از جانب او
 که بعضی از ایشان صاحب شریعت و دین بوده اند و بعضی تابع بعضی دیگر
 بوده اند چنانچه حضرت داود و موسی آن شرعیات حضرت بوده اند و از
 جانب خدا هر دو پیغمبر بوده اند که یکجانب موسی که تورات باشد و مورد قبول
 که عمل کنند و دیگر آنرا که کنند و هر پیغمبری بوی از دنیا برون
 نرفت چنانچه در امامت خواهد آمد **ایسیم** اینست که باید اعتقاد کرد
 بعضی پیغمبران با نبی که بعد ایشان را از جمیع کتب با معصوم باشد
 و از ایشان هیچ کس بکبره و صغیره چه کفر و چه حق و چه کذب باشد مطلق
 صادر نشده پیش از قیامت و بعد از قیامت از زمان ولادت تا زمان وفات
 بعثت یعنی معجوت شدن

پیغمبرانی که از زمان نبی تا زمان قیامت

و هم چنین ضایعات مرده بر چشمان ما جایز باشد از ایشان صادر نشده و هیچ
 عمر نماند بر سر راه رفق و در بار او چیز خوردن و دودیدن و بر سر راه
 رفق زیرا که بر اینست دلالت میکند بر یکی عقل و علمای ایشان را تا مردود
 است از عقلهای سایر خلق و اما آنچه از ایشان صادر شده است از ترک
 اولی این معصیت نبوده اند که مخرج خود در حضرت آدم بگمنا سببشان نبوده
 که بخورد و ترک کرد و خورد و این از تعالی از مصلحت نبود زیرا که موجب
 قواهایی بسیار بود از کربستن و قوت کردن و این نیز عین بندگی خدا است
 و همچنین سایر پیغمبرانی که از ایشان ترک اولی صادر شده **چهارم** این است
 که ایشان تقاریر بوده اند در طاعت و ترک معصیت اینک بخورد و بود از ایشان
 امور که با اختیار بوده اند و نمیدانند که ترک معصیت میکردند چنانچه محیی
 گمان کرد که در آنکه اگر محیی باشد بر بندگی خدا و بر عصمت مستحق ثواب
 نخواهد بود **پنجم** اینست که ایشان را علم و دانایان از جمیع احسن زبان خود
 بوده اند یعنی علم ایشان کامل تر بود و سایر رعیانی که بر ایشان مبعوث
 شده بودند و علم ایشان از جانب خداوند عالم بوده اند از خلق آمده اند
ششم این است که ایشان افضل بوده اند و زیاده ای بر جمیع رعیت

از کسبهای دنیایی بوده اند مانند جلال و جاه و داری چنانچه خود پیغمبران
 نیز از این کسبهای دنیایی منزله و پاک بود و اند **هفتم** ایشان از خدا از سایر خلق
 زمان و رحمت خود بوده اند یعنی زاهدترین و پشتم کننده ترین مردم بوده اند از
 دنیا و هیچ کس در زمان ایشان نبوده است که زهدش و پشتم کرد و نشینان
 زیاده از ایشان نباشد و هرگز ایشان میل دنیا نگرفته اند و دنیا پرست نبوده
 حضرت سلیمان با آن حکمت و وسع که داشت باز امور معاش خود را از زینل باغ
 میکند و آن زمان جوینور و دود **هشتم** استوار غفلت است یعنی بدشتان هیچ
 دینی عیب بوده است و ممانعت قامت بوده اند نسبت با بلی زمان خود بسیار
 کوتاه که باعث مسخره کی مردم باشد و بسیار دور از که موجب استهزاء باشد
 و نه بسیار باقی و نه بسیار غرض غفلت و نه مای مبارک ایشان را بکفر و شر
 بوده است مثل سایر مردم زمان خود **نهم** سلامتی از هیچ ناخوشی باقی نباشد
 نفرت مردم میشود چون از او ناخوشی پسی و خور و یک چشم که رود و آن
 که استقامتی در غرض باشد زیرا که غرض از نصب پیغمبر اینست که مردم را
 ارشاد کند و امر و نهی نماید و این را که مصلحت باشد با ناخوشی با
 و از آنرا مردم از او دوری میکنند و این باعث میشود که احکام شرع او مصلحت

رعیت خود داشته اند از فضل و کمال و فهم دنیا و دینی و سبکی و دقایق
 اینست که ایشان از همه اهل زمان خود شجاع تر بوده اند و هیچ کس بر ایشان
 غالب نمیشد و در شجاعت **نهم** اینست که ایشان حجت بوده اند بر خلقی که
 که بر ایشان مبعوث شده اند و قول ایشان لازم الاتباع است و اطاعت
 عثمان بر امت واجب است و بر امت خود رئیس و بزرگ بوده اند و احادی
 از امت بر ایشان رئیس نیست **دهم** اینست که ایشان ظاهر و باطن بوده اند
 از زمان و ایشان از زمانها هم رسیده اند از حق و حلال نژاده بودند و بکار
 زمانی که نطقهای مبارک ایشان شمع میشد از راه حلال و بکار مشبه نیست
 که جمیع ماورای ایشان تا زمان خواهد بود حلال نژاده بوده اند و عقیده بوده اند
 بکار و در شریعت که موجه و ملسا ن بوده اند **یازدهم** اینست که جمیع پر از ایشان
 ضعیف بوده اند و موقد بوده اند یعنی شرک و بت پرست نبوده اند و بکار همه
 مردمان بزرگوار و نجیب بوده اند حاصل اینست که پدر و مادر ایشان تا
 زمان حضرت آدم و حوا ضعیف بوده اند و مسلمان و نجیب نیز بوده اند هرگز
 میان ایشان بیعت و بی نیابت نبوده و مشرک نبوده اند مسل است
 که بجز عثمان مردمان معروف و اکابر و اشراف و عزیز نبوده اند بکار طاری

این است که در آن زمان از سایر خلق و عیال که نبوده است و پیش جیح
کس نزد و در سبب خود که علم خدا بوده است **هشتم** این است
که شیخ تراند از جمیع اهل زمان **نهم** تراند از جمیع ائمه
طهارت و سید بنی طهارت از ده بان خودی که که شدت **دهم** توید و حضرت
آباده امتیاز ایشان با جمعی که به ران و مادران ایشان تا حضرت آدم
مسلمان بودند و هر یک و غیث بودند که بیشتر ایشان پیغمبر بودند زیرا که
ایشان انوار مقدس خداوند عالم هستند محل ایشان برایت صلواتی
پاک و در تمامی ظاهر و باطن باشد و خود و ازده امام معلوم است
که ایشان از یکدیگر که در معصوم هستند **یازدهم** است که چنانچه پیغمبر برین
مبعوث اندازد و زینت است ایشان نیز برین و ایشان مانند روزگار
بعد از ایشان ایامی نیست **دوازدهم** است که ایشان مستوی خلقت
بودند که کوتاه و بلند قامت بلکه مانند قامت چنانکه پیغمبران که نشد
پنجم است که ایشان سالم بودند از هر نوع خستگی و کسب و در شدن
خلق میشوند و از ایشان مانند خوره و پسی چنانچه سابق بیان شد و توبه
و هم چنین از کیهانی است مانند جلائی و چار و اداری و صحابی **هجدهم**
این است

ایشان که ایشان با پیغمبر بوده اند و بشریت انتخاب عمل میکردند
و مراتب ایشان از ان جاب است تر و در خند از یک نور موجود شده
بودند تا بعضی از آنها را جمعی که میکشید که علی بن ابی طالب افضل از
انهاست یا مساوی است خلاف ضرورت دین را قایل شده اند و از دین
اسلام بیرون رفته اند و همچنین جمعی که میکشید که ایشان فانی و راقی شده
و علایق آن حضری است مانند علایق عالم اسف که کفر است و از
پیشتر از این که آنها حاضر است بجا بیاورند و حاصل تحقیق
دین اسلام است **پانزدهم** است که قول ایشان حجت است و اطاعت
ایشان بر هر حق لازم است **شانزدهم** این است که ایشان در یک مرتبه هستند
چنانچه جمعی کان کرده اند که والد ایشان که حضرت امیر المؤمنین است انقدر
ایشان افضل است بلکه خلایق نیز پیغمبر آخر الزمان و بعد از او امامی از ائمه
و بعد از او امام حسین و بعد از او حضرت قائم و علی اله فرجه و دیگر پیشتر این
طالب شدن مناسب نیست انقدر از اخبار ایشان که علم اسلام مستفاد
میشود و سکوت اولی است **هجدهم** است که ایشان محل انزال اهل زمان
خود بلکه کامل تر اند از جمیع مخلوقات چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله کامل تر بود
نیز که ایشان وارث خاتم نبیین هستند و آنچه داشت بایشان بطریق است



انتخاب می باشند و آنچه است ایشان بطریق است رسیده و معنی کامل تر
این است که در فهم و عیال و قوی و بندگی و علم و کرم و سایر صفات
دیگر بر حسب خلق زیادتی و استند **بیستم** است که تکلیف باید که ایشان را
تفصیل بشناسد و بعد از ایشان آید و انکار کند ایشان را با جمعی از ایشان
نیز که انکار کردند یکی از ایشان باشند انکار کردند یکی از پیغمبر است و اینست
خلاف ضرورت دین است و نشناختن ایشان موجب خروج از دین است
اتنی عشری است و بعد از ایشان دوازده است **اول** جناب خیر الله المومنین
علی بن ابی طالب است و والد انجناب فاطمه زهرا است **دویم** است چنانچه
پدر انجناب ابو طالب علیه السلام است که پدر و مادر او علما بودند
و او اول کسی است که پدر و مادر او نبی بودند و جناب رسول صلی
الله علیه و آله از نصیب فرموده است انجناب را با دین خداست **سوم**
فرزند انجناب امام حسن که محبتی است که پدر و مادر او از پیش نبی و رسول است
فرموده است او را از جناب رسول خدا **چهارم** امام حسین سید الشهدا است
که تبعیت خود او رسول امام محمد علی است و پدر و مادر او امام کاظم علی است
است و این دوازده را در دو برابر غایت است از شواهد شده اند از بهترین

زمان غالبان مدینه کبری و قبول خدا را فاطمه زهرا سلام الله علیها
چهارم است حدین امام زین العابدین علی بن الحسین است که پدر او امام رضا
و باسول او را تعیین شده بودند با امت **پنجم** است سید ابا ابل داود امام محمد
باقر است که نیز جناب امام زین العابدین است بعضی پدر و مادر او از جناب خاند
عالم بر فاطمه مکتوب امام است **ششم** جناب امام جعفر صادق است که فرزند
امام محمد باقر است پس گفته و در و اوج و چند نفر نیست حدین را که او
خود می باشد و این نیز که او را منصوب از جناب خداوند عالم و منصوب از جناب
از جناب رسول و با او نیز که او را در دست امام **هفتم** امام موسی کاظم است
که منصوب از جناب پدر و مادر او که امام جعفر صادق است **هشتم**
علی بن موسی الرضا است که تعیین شده است امامت او از جناب پدر و مادر او
خود امام **نهم** امام محمد تقی است که از جناب پدر و مادر او که از جناب
امام **دهم** امام علی نقی است که تعیین شده است از جناب رسول بر فاطمه
خلایق امام است **یازدهم** امام حسن عسکری است که منصوب است از جناب
پدر و مادر او که از جناب رسول امام و از حضرت خیر الله صاحب الامر است
فرجه امامت از جناب خدا و رسول و با او ظاهر خود اسم مبارک
و با او تعیین شده اند

اینست که ایشان با پیغمبر بوده اند و بشریت انتخاب عمل میکردند و مراتب ایشان از ان جاب است تر و در خند از یک نور موجود شده بودند تا بعضی از آنها را جمعی که میکشید که علی بن ابی طالب افضل از انهاست یا مساوی است خلاف ضرورت دین را قایل شده اند و از دین اسلام بیرون رفته اند و همچنین جمعی که میکشید که ایشان فانی و راقی شده و علایق آن حضری است مانند علایق عالم اسف که کفر است و از پیشتر از این که آنها حاضر است بجا بیاورند و حاصل تحقیق دین اسلام است پانزدهم است که قول ایشان حجت است و اطاعت ایشان بر هر حق لازم است شانزدهم این است که ایشان در یک مرتبه هستند چنانچه جمعی کان کرده اند که والد ایشان که حضرت امیر المؤمنین است انقدر ایشان افضل است بلکه خلایق نیز پیغمبر آخر الزمان و بعد از او امامی از ائمه و بعد از او امام حسین و بعد از او حضرت قائم و علی اله فرجه و دیگر پیشتر این طالب شدن مناسب نیست انقدر از اخبار ایشان که علم اسلام مستفاد میشود و سکوت اولی است هجدهم است که ایشان محل انزال اهل زمان خود بلکه کامل تر اند از جمیع مخلوقات چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله کامل تر بود نیز که ایشان وارث خاتم نبیین هستند و آنچه داشت بایشان بطریق است

در اعتقاد امام

در اعتقاد امام

ان جناب اسم خود رسول خدا محمد بن عبد الله است و احتیاطا اسم انجناب را
بنویسند چنانچه از بسیاری از اخبار مستفاد میشود و در روایتی که حرام باشد
ذکر اسم او چنانچه جمعی قابل متذکره اند محرم است و شاید حرام بودن ذکر اسم
شتر باشد بجهت تقدیر بوده است لکن حال چه تقدیر باشد چه نباشد باید گفت
و این احادیث و روایات و کلامی که در محسوس این بزرگواران نقلی میشود
در حقیقت نشان جناب اکرم الانبیاء محمد بن عبد الله و از ائمه و از شیعیان است
نورانی که باید اتفاقا ذکر کرد که جناب صاحب الامر که نام دو از اوست متولد
شده است و باذن خدا از مادر سبایان بتعالی غایب است و حال
سالم است که غیبت او طول کشیده است و ظاهر خواهد بود باذن خدا و
خواه که در زمین از حد او و او پاک خواهد گرد زمین را از هر کس و شیعی
و غیر و ظلم و عسف و عجز الله عز و جل است که باید اتفاقا ذکر و حجت
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و سایر امامان دیگر
که بنیان بر مسکونه و حق را ظاهر و روشن میکنند بلکه در روایتی که باید اتفاقا
که دیگر بسیاری از نشانها و خالص و کافران خالص بازگشت میکنند
و این اتفاقا در این عالم کافیت و دیگر لازم نیست که تحصیل دانسته شود

این حدیث را در کتب معتبره نقل کرده اند

که چه قدر می مانند و چه طور بر مسکونه ایستاده و نیست **حجت** از اصول
مستفاد است و در ادراج و احتیاطا در است یعنی با کشتن باین روایت
و در این می باید اتفاقا لازم است باید اتفاقا ذکر کرد و حجت ترک با کشتن
از جانب خدا است و حق و ثابت است و الله بر نفسی از غیر گرفته و غیر
پیغمبر و ملک و حق و حیوانات و وحش هر حیوان و از انچه خشنه و حرکت
و بجز ذات خداوند واجب الوجود و اله است اگر چه است از انچه که در کشت
بهر شربت ترک را می چشند اتفاقا **دوم** است که بعد از لغت پیش
صلی الله علیه و آله که از زمان وجودشان باشد تا هر وقتی که خدا و الله جناب
مسکون خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين صلوات الله علیهم بود و در روایتی که خواهد
قیامت ظاهر خواهد بود و وقت جان کنده حاضر میشوند پیش من و کافر همین
قد را که اتفاقا ذکر است که ایشان از رویت حاضر میشوند کافریست دیگر
نیخواه که با پیش من می ایستد یا کافر یا مجاهد صلی می ایستد یا شیعه و نورانی
می ایستد یا مجاهد شالی و از انچه باید از انچه همیشه کلام ضرورت و حجت
اینگونه در یک زمان می ایستد یا متفرق میشوند و هر چه فی الجمله باید دانست
که در تقریر حاضر میشوند و همین قدر را باز کافیت خدا محرم کرد و از انچه

که اتفاقا کردند

بعد از این روایت که در کتب معتبره نقل کرده اند
در روایتی که در کتب معتبره نقل کرده اند
در روایتی که در کتب معتبره نقل کرده اند
در روایتی که در کتب معتبره نقل کرده اند

از روایات ایشان و ایشان را بر سر آمد و در دنیا و آخرت با ایشان میشود کرد
است **و الله اعلم** باید اتفاقا ذکر کرد و دیگر در شبهه بعد از آن که در روایت سوال
است که در ملک می ایستد و از روایت سوال میکند از پروردگار او و از پروردگار
و از کتاب و از امام او و این قدر را کافیت دیگر زیاد بر این ضرورت نیست
و این اتفاقا از روایات و این اسلام است و از جمعی جیس طاهین
پیغمبر و از انچه از شیعه و سنی و هر کس که در این سنگ کند یا انکار کند
کافر خواهد بود چنانچه شیعه میشود که بعضی از شیعیان ادم صورت قبیله
که در با سیکو از در وین میست میکنند بعد از فرشتگان که در روایت
معلوم میشود که لکن از انچه سوال کرده اند و او با ایشان گفتگو کرده است از
این فرخ و خات و نام و او را میگوید و این انکار کرده که گفته اند عالم
و کفر است و حجت و حجتی است که ادم را فریب میدهد تا انکه از این
برون بر او حجت باید افتد و کرد و بشارت فرستد که زمین است را میفتاد
تا انکه مشیر که از ایشان را در خورده است از منی او بیرون می آید و این اتفاقا
فی الجمله کافیت و دیگر زیاد بر این ضرورت است که با هر حقی را نشان فرستد
است یا بعضی از این لازم نیست بی بعضی اخبار است ظاهر کسی که در زمین

این حدیث را در کتب معتبره نقل کرده اند

در سوال قبر

بجای شرف و دفن شود و یا اینکه در کربلا دفن شود و یا در کربلا دفن شود
نیست تفصیل از انچه از فضل و کرم خود در ان میباید می اندر غیب فرماید
و در **حجت** باید اتفاقا ذکر کرد که بعد از سوال متبرع روح تلقی میکند و در شبهه ای دیگر
در حدیثی که مستند بر این است که او را قالب شالی میگویند لکن این برای غیب چنانچه
و در حدیثی است که ایشان قالب شالی نه از انچه چنانچه چنانچه او را گفته اند
و در روایتی که بعضی احباب روایات را بر بعضی گفته و اگر در روایتی که او را
دیکه که نیست مغرب زمین است می برده و او را در لغتها می خدا است تا انچه
و اگر کافر است یا چنین است لکن در حدیث است در روایتی که حجت و دنیا
است و ان چنانچه است حجت و از روایتی که ارواح کفار و مشرکین در عالم برزخ
انجا معذب اند لکن جناب بخود روح حجت است و همین قدر را کافیت
و کسی که این را نیز انکار کند از مذهب خبیث برود و زنده است چنانچه جمعی
استند که ایشان را تا انچه میگویند تا انچه میگویند تا انچه میگویند تا انچه میگویند
بلکه است که که میبرد روح او بدن انسان دیگری تلقی میکند و در حدیث
و در حدیثی است و این کذب الله طاهرین است و خلاف ضرورت است
بلکه خلاف دین اسلام است **سوم** این است که روح بعد از مردن

در سوال قبر
در سوال قبر
در سوال قبر
در سوال قبر

غالبی در آن روز نشسته است و بپایان آن شب از پیرم بزرگوارش
و او را طاعتش سلام الله علیه منی هستند و کس از دستمان خدا
است سیرایش میکنند و هر کس دشمن خداست و دشمن اینان است
مردم خواهد بود **در حدیث** سوال از پیغمبر است در آن روز که باستان
خود احکام را رسانیده و اندک بعد معلوم است که پیغمبران در احکام خدا
کتابی نفع خود را بکنند بجهت اتمام حجت بر بنده کانی سوال میکنند و این قدر
کفایت می کنند دیگر زیادتر از این ضرورت نیست که از کمال سوال میکنند
و شاید بخواهند از ایشان بپایان بیاورند در چندی جا در قرآن سوال
از پیغمبران را ذکر میکند **در حدیث** صراط است یعنی باید اعتقاد کرد که خدا
عالم غیبی است و به است بر روی چشم که عالم غیبی خلق از پیغمبران و غیر
پیغمبران باریت عبور کند از او و هر کس سعادت مند است از او
بآسانی میگذرد و هر کس شقی است سرگردان میشود و در جهنم پیامدی
بر می خورد و خدا عالم در آن روز در آری بل خدا رساله راه است
و از مبارک تر و از شریف تر از آتش سوزنده تر سعی کنی دین خود را
از خاک کمال کنی تا از آفات بی گدازی و مستوجب سرگردانی شدن در

در حدیث

در حدیث

اربابی آتش نشسته است و الله و همین نیز کفایت **در حدیث** این است که باید
اعتقاد کرد که بخش حیوانات و وحش با بعضی که مکلف اعتقاد کند با یکدیگر جمیع
خداوند عالم جمیع حیوانات را در روز قیامت بازند میکند و از حیوان تکلم
استقام می کند بجهت حیوانی که شرم بر او واقع شده و در چنین جای حیوانی
که مسخره آدم سر برید است به جهت آنکه از بعضی آیات و اخبار استناد
میشود زیادتر بر این راط لب مشوک این حیوانات تکلیف دارند باین اعتقاد
در حدیث این است که بعد از آنکه از حساب فارغ شده اند خلق طریقی
به بهشت می روند از راهی که باشد آنکه ایمان به پیغمبر خود و مرده باشد
و همیشه غلبه است در بهشت و در نعمتها می خداوند عالم عودت در می باشد
و هر که تغییر در بهشت از برای او پیشتر در جوار رحمت او است
و درجات انبیا و اولیاء بالاترین درجات و بگذاشت هر کس بعد از توبه
و از بهر با اثر درجات است و اولی می شود پس از آن درجات انبیا و اولیاء
پس از آن درجات علماء و خدایان پس از آن مؤمنین هر کس توبه در رفت
و ایمان و اعمالش و همین قدر کفایت میکند خدا روزی کند سعی کنی کفایت
بهشت شوی و این چند روزه عسر را در بندگی خدا صرف کن اعتقاد **در حدیث**

در حدیث

خود کفایت در جهنم یعنی کافر که کفر خود را باشد همیشه در جهنم خواهد
و از برای او راه نجاتی نیست و شذال و جای می ایشان بهشت است
هر کس که شقی تر بود است جایی او نیست تر خواهد بود و عزیز من بسیار
فربش عیان از انجور دین و اعتقاد خود را کامل کنی بر اگر شیطان
در کین تو نشسته است تا قیام هر کس معلوم است دشمن تو است و از تو می فانی
غافل میشود کاری کن که مستوجب جهنم شوی و از قیام و بهشتی خدا
مردم کردی اعتقاد **در حدیث** این است که باید اعتقاد کنی باینکه فاسق شقی
خود در جهنم و بهشتی در جهنم نیست از برای او و انجانی نیست و فرجی
بهشت هرگاه معصیتها می او باین حد باشد العیا و باینکه قابل شفاعت
نماند و او را به جهنم بر دهنده بقدر مرتبتش در جهنم میانه ناپاک شود هر کس
بقدر استحقاقی بعد از آن او را نجات میدهند و به بهشت می برند و چون
در بهشت خواهد بود و این بدست شریف است و جمعی از امتیاق میکنند
که فاسق مانند کافران بهشت در جهنم است و از برای او هیچ نجاتی نیست و این خلاف
اعتقاد **در حدیث** این است که بهشت و جهنم جایی است و در آنجا لذت
و سوغتی جانی است نه اینکه روحانی است چنانچه بعضی از حکماء گفته اند

در حدیث

قابل شده اند باینکه بهشتی و دوزخی نیست بلکه بهشت جای است از انکه هرگاه
انسان در این دنیا اعمال صالحه از او صادر شده بعد از مردن روح او نفعی
بهین عقیقی شایسته این گامی گویا تحصیل کرده اند فلان کفر که که هیچ
و تقدیر سواد نمی زند و اگر در اینجا اعمال بد از او صادر شده کفر است
اعمال بد خواهد بود و روح او همیشه در عذبه و محنت است و همین لذت و بهشت
بهشت و جهنم است و دیگر تعقیبیت و این چنین گفت است و خلاف دین است
بلکه بهشت عبارت است از انجانی بسیار بزرگ و قصرهای بسیار بسیار
و در او انواع نعمت است و خوردن و آشامیدن و فرجایان و جمیع
کردن باورالین که در نهایی بسیار خوشی که می کنند که او عصفای امیدند
و در نهایی خوشه که اهل دنیا و داند با حق که خدا و انا است و بسیار امور
دیگر در او است و همچنین در او انواع نعمت و شفاعت از کس که و شکی
و سوغتی و جانی شدن او بسیار بد و در عذبه و قیامی تنگ از آتش
بودن پیامدی بر می خورد و این که از شریف او و در قرآن مجید زیادتر است
آنکه است ظاهر که دلالت میکند بر جهنم بودن بهشت و دوزخ اعتقاد
در حدیث این است که الان بهشت و دوزخ موجودند و از بعضی اخبار

در حدیث

و بنده و کینه هر دو فاسق و دوریت بی که نبال گیرند و بولی
 که نبال گیرند نیز چنین باشند **مقدم** غم کردن آن عباد است اگر چه
 و آن که از در کلاه بخوی که موجب طرب میشود و طرب حالتی است و رویه
 باطن که خوشحالی و اندوه از او حاصل میشود و دوریت که همان محض
 که دشمنی و آن از غم باشد هر چند باعث طرب نشود و غم حرام است
 و گناه است که دشمنی او دشمنی چه در میان باشد یا نه حجاب
 ابی جسد اندک حجاب چه در شیب باشد چه در دوشه خواند **مقدم** قدر
 بازاری که در مشت هر چند نازی و کوه بازی و انگشته بازی باشد
مقدم با پوشیدن یعنی امید شدن از رحمت خدا است چه در امور
 دنیا باشد چه در امور آخرت و این شدن و بی پوشیدن از کوه خدا و
 و عقوبت آن با و نه و چهار است **مقدم** سنگ ترازم که دادن **مقدم**
 شهادت روز و آن و کوهایی است و آن **مقدم** عانت کردن
 حکام اهل ظلم است مثل و کشنده این شدن و نوکراش
 شدن و بعضی از علل حرام دانسته اند عانت شدن بر چند درام جایز
 باشد و مثل رخت دوختن برای ایشان و دانستن و طلبه باغ
 یعنی نان پختن شدن

شدن و سبب حرام است میل کردن و دوست داشتن ایشان و کسی
 که ایشان را دوست دارد ایشان را محترم است **مقدم** فتوی وادون
 و مراغه کردن نزد کسی که امانت ندارد باشد که بجهت نباشد و فتوی به
مقدم قسم موعظه کردن بجهت او عالم و دوریت که قسم دروغ خوردن
 بر سبب این دانسته اند که کبیره باشد **مقدم** حق حقوق مردم است
 یا یعنی که قسمی که فیه باشد و صاحب قرض مطالبه نماید و او دهنده
 و نه دهنده پس از او و اگر ندهد است و صاحب طلب مطالبه نماید
 صاحب طلب فعل حرام کرده است **مقدم** و دروغ است چنانچه
مقدم غیبت کردن مردم است بر چند غیبت کردن طفل غیبت کردن
 بر پدر و دروغی صورت ظاهر جایز است و مقام نفسش نیست **مقدم**
 سخن چینی است که عباد از این است که از کسی نعمت دیگری است
 باشد و مرد و بن دیگری نقل کنند که فلان کس تو را نعمت کرده است
 تا اگر دشمنی پیدا و میان ایشان و این مثل بر یک بصیحت نیست بلکه
 بر سه بصیحت است **مقدم** غیبت کردن سخن منی است **مقدم** دشمنی از این
 که عصبیت کرده است از این **مقدم** و عصبیت از این است که
 دو سنگ است و همچنین کسی که در میان داشته باشد صحبت بده را بفر

کبیره و صحبت عذر را بر یک کبیره و این از یک است بوده که حرف یکی را بگوید
 نقل کند و سبب **مقدم** کبیره که در دست بر فقی خدا که خود را کسی بداند و بنده
 خوار می مردم را نگاه کند و خصم متکبر بر جهاد کند و یک کبیره است **مقدم** ام حرف
 و زیاده روی است در امر محاسن **مقدم** تمیز است و آن عبارت است
 از اینکه مال خدا را بنده صرف کند مثل اشیای را فاشی کردن برای تقاضا کردن
 و پول صرف اتش **مقدم** عت ردون است که مال خدا را حرام دانستن
 و با عتس **مقدم** سبب دادن که او است هر چند یک کبیره باشد و سبب نیست
 خصم او **مقدم** حج کردن است بعد از توانستن **مقدم** ترک نماز است
 و دوریت که کشیده باشد که از برای احکام است و باید عقیده کرد
 و آنکس که باهی کرد و تحصیل مسائل کرد از روی تعلیه او نیز فاسق است
مقدم سخن کردن که در مسلمان است و همچنین دوریت که دشنام دادن
 به پدر و مادر و ایشان نیز چنین باشد **مقدم** خیانت است که مالی را بمانت
 بکند از او خیانت و انکار کند **مقدم** گمان شهادت است با نفعی که از برای
 کسی شهادت می داشت باشد و آنکس که او را شهادت طلبد و او شهادت
 ندهد **مقدم** مشغول شدن به سبب بود و بنده بودن است مانند
 مثل

تجرب و آری و آن و ناره و ستار و فی و سازندگی کردن است **مقدم** حیر
 و انش و سبب آن خدا است و ایشان را شین شدن بی تقصیر و سبب
 دوست داشتن و دشمنی آن خدا است و با ایشان طرح اوستی انداختن
مقدم بی امانت بی و بی پروایی کردن خدا است و استخفاف کردن و
 که فتن و سر خود هر چه رسید کردن **مقدم** هر ابر است با نفعی است
 یا نفعی که گشت بی که غیر از این گمانی که گشت که در فتنه گشت بی آنکه
 توبه کند میان این دو فتنه گشت که بر گمان است و مبارق بی مثل
 اینکه بایل عتاکو و سرده فتنه با اینکه نظرن اینچی که سرده فتنه با اینکه
 بچه بی ریش با بسند الفبا که برای سر گناه که غیر از این چل و دو
 گناه و در میان آن که فتنه گشت که در معنی عدالت است و آن عبارت است
 از اینکه آن چه در دانه و چنان است که از گمانی که گشت که در فتنه گشت که
 که کبیره هستند و او را گشت که در فتنه گشت که در فتنه گشت که در فتنه گشت که
 عتبه و عدالت انسان بر سبب بی محاسن کردن با نفعی که گشت که در فتنه گشت که
 شود و این چنان نفسی و حاجی دارد که او را بر میباید از این گمان
 کبیره و از او بر صغیر و هر کس با این صفت مصف شد افتد که در با و با می کند

و شهادت او معتبر است و از او مشورت حاصل کردن و تقلید کردن و او بجا است
 و منشی ولایت این است که ایشان باین دوست و دوست اهل بیت غیر حیوانات الله
 علیهم السلام باشد در اقوال و افعال و اظهار احوال ایشان هر کس که باین
 پیروی کرد او ولایت ایشان را دارد و هر کس مخالف ایشان کرد از ولایت ایشان
 بی بهره است هر چند او عاصی و سنی ایشان نکند و دوست ایشان کسی است
 که مشورت کند ایشان را و تقیم بکنیم این رسالته را بعد از آنچه مشورت از مسائل
 توبه بگویم در حقیقت توبه میان علم خلافت و اوقای است که انسان بعد از توبه
 گناهی که و بشمار شود از گردن آن گناه و عزم کند بر اینکه بعد از این ان
 گناه را نکند و این دو امر از ترس خدا باشد از ترس سر و دم و هر وقتی
 که گناهی کرد همین توبه او است این در وقتی است که حقیقی باشد و اما اگر
 حقیقی باشد آن دو قسم است یکی خدا است یکی نمکدان حق بعد از
 بر دو قسم است باقی یکی است باقی عملی است هر گاه حق باشد مثل زکوة
 نماز و روزه و غیره و آن دو چیز نرفتن توبه باین حق نیست که زکوة بدی و حسن میوه
 و حج برده و اگر مال نمت شده باشد عزم کند که هر وقت خداوند عالم را وادار
 کند و اگر حق عملی است مثل اینکه نماز کرده باشد یا روزه گرفته باشد توبه بخش
 آن باشد



اینست علاوه بر آن توبه چیز که مذکور شد که پیشانی باشد و عزم کردن بر توبه
 و از توبه سبب خداوند باشد آن نماز و روزه را قضا کند و اگر حق سبب گناه
 باشد و مال باشد توبه بازش علاوه بر آن توبه است که مال مردم را پس
 بدد و اگر مال نباشد و دستش را باشد واجب است عزم کند که هر وقت
 خدا داد مال مردم را رد کند و اگر حق مردم مال نباشد و حق دیگر باشد مثل
 اینکه غیبت کرده باشد مسلمانی را یا زیادتی آن سرچرخه را را ضعیف کند
 هر گاه دست برسد و اگر دست نرسد از برای ایشان طلب امرش نماید
 از خداوند عالم چه زنده باشد چه مرده و اگر دست برسد باین حق بغیبت
 کرده است و لکن از آنها ریش تبرسد بر خود بافت وی دیگر حاصل شود
 کند و همان طلب امرش کند از خداوند عالم از برای ایشان چه حاضر
 باشند چه سفر رفته باشند چه کوچک باشد چه بزرگ و دیگر احکام خداوند
 عالم بسیار است از او بخواهیم که توفیق کامل لطف فرماید تا علم و عمل را
 کامل کنیم بجا محمد و ائمه الطیبین علیهم السلام و رسالت و شرفه علیهم السلام
 الحامی تراب اقدام طلاب علوم دینیة این عبد الباقی محمد ابراهیم الکاظمی
 اصلاً در کربلائی مسکن و فناء انت و اگر کتبش را دیدی ان فی من شهر ۱۲۴۰

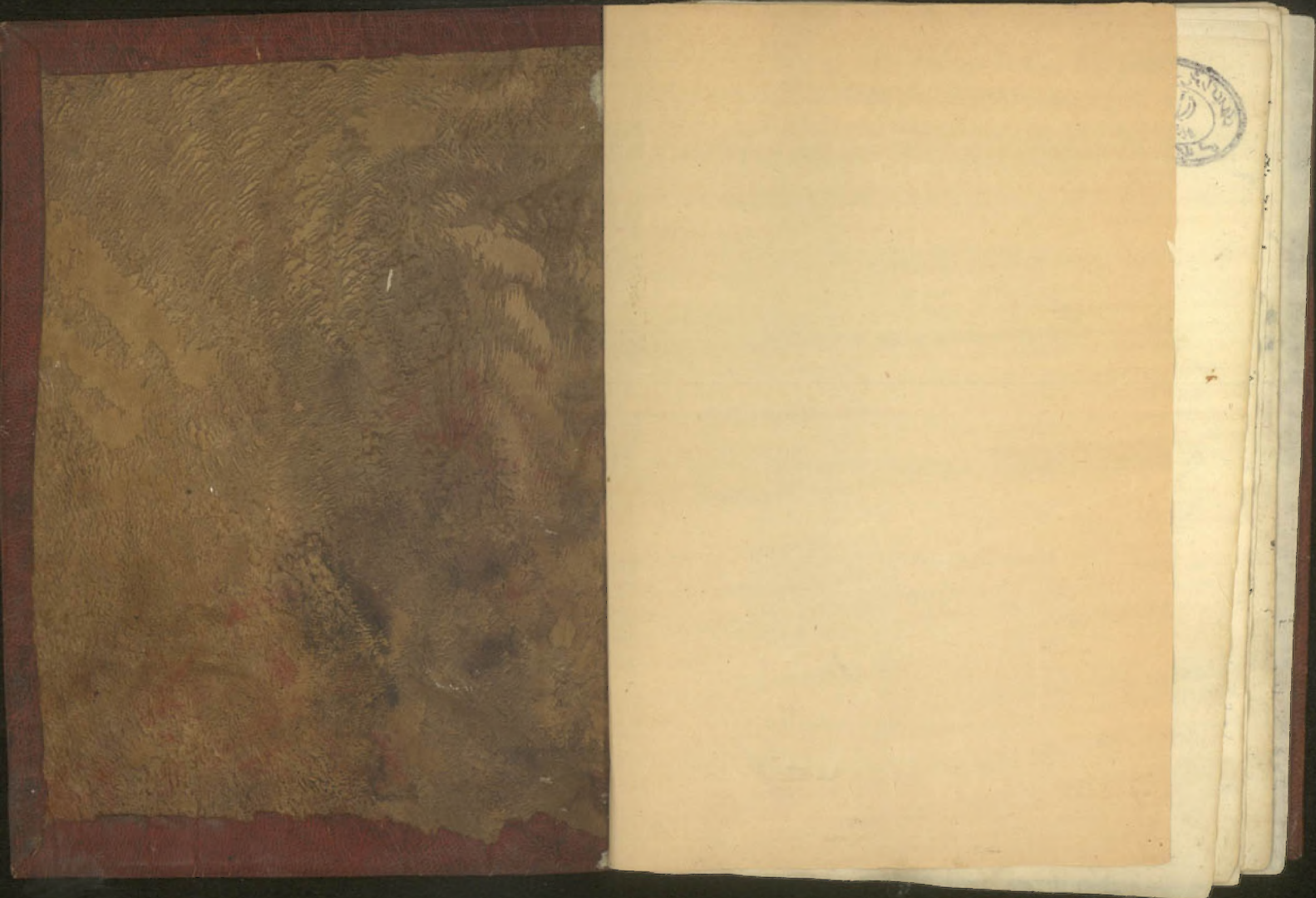
تمت الكتاب

۱۲۴۰

م م م



فصل فی التوبه
 و شهادت او معتبر است و از او مشورت حاصل کردن و تقلید کردن و او بجا است
 و منشی ولایت این است که ایشان باین دوست و دوست اهل بیت غیر حیوانات الله
 علیهم السلام باشد در اقوال و افعال و اظهار احوال ایشان هر کس که باین
 پیروی کرد او ولایت ایشان را دارد و هر کس مخالف ایشان کرد از ولایت ایشان
 بی بهره است هر چند او عاصی و سنی ایشان نکند و دوست ایشان کسی است
 که مشورت کند ایشان را و تقیم بکنیم این رسالته را بعد از آنچه مشورت از مسائل
 توبه بگویم در حقیقت توبه میان علم خلافت و اوقای است که انسان بعد از توبه
 گناهی که و بشمار شود از گردن آن گناه و عزم کند بر اینکه بعد از این ان
 گناه را نکند و این دو امر از ترس خدا باشد از ترس سر و دم و هر وقتی
 که گناهی کرد همین توبه او است این در وقتی است که حقیقی باشد و اما اگر
 حقیقی باشد آن دو قسم است یکی خدا است یکی نمکدان حق بعد از
 بر دو قسم است باقی یکی است باقی عملی است هر گاه حق باشد مثل زکوة
 نماز و روزه و غیره و آن دو چیز نرفتن توبه باین حق نیست که زکوة بدی و حسن میوه
 و حج برده و اگر مال نمت شده باشد عزم کند که هر وقت خداوند عالم را وادار
 کند و اگر حق عملی است مثل اینکه نماز کرده باشد یا روزه گرفته باشد توبه بخش
 آن باشد



خطی